

تحلیل اقتصادی امنیت انرژی (ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک نفت و گاز)

عبدالرحمن رستمی‌فر

دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه تهران

علی رستمی‌فر^۱

استادیار گروه حقوق و روابط بین‌الملل، واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران

رضا صفایی

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد قشم

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۶

چکیده

مطالعه رویکردهای مختلف اقتصاد سیاسی بین‌الملل همراه با شواهد تجربی واقعیت بین‌المللی و برداشت‌ها و کنش‌های متفاوت بازیگران بین‌المللی نشان از این دارد که موضوعات مرتبط با انرژی با بستی با گفتمان‌های روز مورد ارزیابی قرار گیرند، از این رو در این فرایند هر بازیگری در استراتژی بین‌المللی خود می‌تواند بین هر یک از رویکردها یک یا هر دو رویکرد را به صورت تلفیقی انتخاب کند، علاوه بر این، هر یک از این دیدگاه‌ها را می‌توان با شدت کمتر یا بیشتر تصور و مورد استناد قرار داد، به عبارت دیگر، می‌توان خط پیوسته‌ای را در نظر گرفت که از نئورئالیسم رادیکال به نئولیبرالیسم افراطی برسد، امنیت انرژی موضوع اقتصادی - سیاسی است، به همین مناسبت از یک طرف، بخش‌های مهمی از اقتصاد از حصول در دسترس بودن، کمبود منابع، عملکرد بازارها و شکل‌گیری قیمت‌ها، تجارت انرژی و توسعه اقتصادی کشورها سخن به میان می‌آوردند و از سوی دیگر، امنیت انرژی را محیط ژئوپلیتیکی و روابط بین‌المللی تعیین می‌کند. این تحقیق با روش تحلیلی توصیفی به دنبال آن است که سطح دسترس به انرژی داخلی، سطوح مصرف و سیاست‌های انرژی را تحلیل اقتصادی مورد ارزیابی قرار دهد و با توصیفات مربوطه اثبات نماید، نظم بین‌المللی اقتصادی بازار انرژی را کنترل می‌کند. این چارچوب نظری تعاملات بین اقتصاد و سیاست در نظام بین‌الملل و به طور خاص بین دولت‌ها و بازارها را تحلیل می‌کند، در راستای تبیین، تحلیل اقتصادی، اقتصاد سیاسی بین‌المللی و روابط بین‌الملل پایه مفهومی و نظری ایده آل برای موضوع مورد تجزیه و تحلیل خواهند بود. به همین مناسبت در راستای تبیین موضوع پرسش‌هایی مطرح می‌گردد که دقت در واکاوی آنها می‌تواند، تاثیر و تاثرپذیری را به صورت منطقی پاسخ دهد، پرسش اول این است که چگونه اقتصاد بر مسائل سیاسی تأثیر می‌گذارد؟ و پرسش دوم در راستای پرسش اول مطرح می‌گردد این است که سطح باز بودن و یکپارچگی در اقتصاد بین‌الملل چگونه بر سیاست‌های ملی، منافع و تصمیمات بازیگران مختلف تأثیر می‌گذارد؟

کلیدواژه‌گان: امنیت انرژی، اقتصاد سیاسی بین‌المللی، ژئوپلیتیک، هیدروکربن‌ها، بازارها، ژئواکونومیک.

مقدمه

در تحلیل اقتصادی امنیت انرژی همانند تحلیل اقتصادی حقوق از مفاهیم اولویت دار اقتصادخرد و کلان استفاده می‌گردد تا با استناد بر آنها، بخش انرژی که از انرژی‌های اولیه (انرژی‌های فسیلی (نفت، گاز طبیعی و زغال سنگ) و انرژی هسته‌ای و انرژی‌های تجدیدپذیر (هیدرولیک، باد، خورشید، زمین گرمایی، جزر و مد و زیست توده) و همچنین انرژی‌های ثانویه (برق، بنزین، سوخت دیزل و غیره) و همچنین فعالیت‌های مرتبط با آن (استخراج، پالایش و غیره) به درستی تحلیل گردند. اقتصاد جهانی با تمام پیچیدگی‌های خود اعم از جهانی شدن، وابستگی متقابل، تاکید بر رقابت بی‌وقفه، استفاده از مزیت‌های نسبی و غیره، همچنان به انرژی نفت و گاز و تامین امنیت وابسته می‌باشد. (معین‌الدین و انتظار مهدی، ۱۳۸۹: ۳) زیرا یک مسئله حیاتی برای کشورهای بزرگ صنعتی مصرف‌کننده انرژی دسترسی آسان به انرژی است که توسعه اقتصادی و صنعتی آنها را با خطر وقفه روبرو نگردد. (مزرعتی، ۱۳۸۶: ۷۶) از این رو در راستای تبیین مفهومی موضوع بایستی بازیگران اصلی بخش انرژی که عبارتند از: دولت‌ها، شرکت‌ها و بازارها مورد ارزیابی مفهومی قرار گیرند و بر همین اساس در IPE ساده کردن رابطه بازار-اقتدار در رابطه بازار-دولت امری رایج است، با اذعان بر موضوعات فوق شرکت‌های نفتی بین‌المللی از قدرت و آزادی تصمیم‌گیری زیادی برخوردارند، از این رو دولت‌ها در راستای کنترل موثر و توازن رابطه‌ها، با سوق دادن خواسته‌های خود به سمت ملی‌گرایی سعی نموده‌اند با تاسیس شرکت‌های ملی نوعی مداخله دولت در این بخش را موثر و کارا نمایند، از این رو کارایی اقتصادی قراردادها که جنبه‌های حقوق و اقتصاد را تشکیل می‌دهند می‌توانند در این رابطه نقش مهمی بیابند و سیاست‌های دولت برای امنیت انرژی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌یابند، علاوه بر این، اهداف و رویکرد تجاری، اقدامات شرکت‌ها و تحلیل‌ها بازارها و دولت‌ها، اهمیت شرکت‌ها در بازارها (و حتی در سیاست‌های برخی دولت‌ها) غیرقابل انکار است، هرچند اقتصادهای توسعه یافته با منابع انرژی نسبتاً به دنبال دست‌یابی به انرژی ارزان هستند اما انرژی برای کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه به عنوان یک عامل تولیدی ضروری تلقی می‌گردد، زیرا انرژی برای تولید، مصرف و حمل و نقل کالاها و خدمات ضروری هستند و افزایش تقاضای مورد انتظار جهانی انرژی‌تردیدهایی را در خصوص تامین هیدروکربن‌ها در بلندمدت و اینکه آیا عرضه انرژی در آینده به نحو موثر و کارآمد رشد تقاضا را تامین خواهد کرد یا خیر، از طرف دیگر وابستگی فزاینده کشورهای دیگر به عرضه منابع هیدروکربنی از سوی کشورهای ناپایدار که ذخایر در آنها متمرکز است، نگرانی فزاینده‌ای را در مورد عرضه آینده انرژی برای واردکنندگان بزرگ ایجاد می‌کند و این امر تضمین و تامین امنیت انرژی در بلندمدت توجیه می‌کند. بر این اساس انرژی کالایی استراتژیک است که تامین امنیت آن نقشی اساسی در امنیت بین‌الملل و اقتصاد جهانی دارد. (واعظی، ۱۳۸۸: ۱۱۲). امروزه امنیت انرژی به یکی از اهداف اصلی سیاست‌های دولت‌ها تبدیل شده‌اند از این رو سیاست انرژی همراه با پایداری و رقابت‌پذیری در قانون توجه جامعه جهانی قرار گرفته برای تامین امنیت انرژی در سطح بین‌المللی، نهادهای ملی و بین‌المللی در تلاشند، استراتژی انرژی را به طور فزاینده‌ای و هماهنگ بین کشورهای توسعه‌دهند. با تکیه بر این رویکرد، بعد خارجی امنیت انرژی بر حسب عناصری خارج از مرزهای کشورها و مسائلی مانند بازار داخلی انرژی یا توسعه منابع داخلی جایگزین تحلیل می‌شوند

تمرکز اولیه و سنتی روابط بین‌الملل، تجزیه، تحلیل و تبیین «تعاملات سیاسی بین کشورها، جوامع و سازمان‌ها به معنای وسیع می‌باشد، (Sprinz, 2004: 271) این شاخه از علوم سیاسی در وهله اول به روابط بین کشورها، عمدتاً از طریق سیاست خارجی آنها می‌پردازد، از سوی دیگر، تا دهه ۱۹۶۰، مطالعات در مورد اقتصاد جهانی به دو رویکرد محدود می‌شد، رویکردی که اقتصادهای ملی را بدون توجه به شرایط بین‌المللی تحلیل می‌کرد، رویکردی که به روابط اقتصادی بین‌المللی و تعاملات بین کشورهای مستقل می‌پردازد. (BUSTELO, cip, 2003)

با این حال در نیمه دوم قرن بیستم تحولات ساختاری در مفاهیم روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی جهان رخ داده است که این تحولات اساسی موج تغییرات در نظام روابط بین‌الملل بر اساس قرائت‌های جدید را فراهم نموده است، در سیر تحولات اخیر رشته جدیدی با عنوان اقتصاد سیاسی بین‌المللی نهادینه و یکپارچه توسط اندیشمندان روابط بین‌الملل پایه‌گذاری شده است، تولد رشته اخیرالذکر مرهون موفقیت رژیم اقتصادی بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم در برتون وودز می‌باشد که در سال ۱۹۴۴، کنفرانس پولی و مالی سازمان ملل متحد نظم پولی و مالی بین‌المللی را تنظیم می‌کرد علاوه بر اقدامات موثر کنفرانس فوق در زمینه مذکور تاسیس برخی از مهم‌ترین نهادهای اقتصادی بین‌المللی قرن بیستم از جمله بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه (IBRD)، موافقت‌نامه عمومی تعرفه‌ها و تجارت GATT، صندوق بین‌المللی پول، IMF و متعاقباً تاسیس سازمان تجارت جهانی (WTO) مرهون تلاش‌هایی است که در این کنفرانس صورت گرفته است. لذا اقدامات فوق‌بستری بود برای شروع مرحله‌ای از آزادسازی تجارت در پایان دهه ۱۹۶۰ که نوید رشد سریع تجارت در همه اقتصادهای پیشرفته صنعتی را می‌داد و به روابط متقابل فزاینده و وابستگی متقابل اقتصادی کمک کرد و ساختارهای فوق‌موجبات بین‌المللی شدن اقتصادها را فراهم می‌نمود. امنیت انرژی از جمله مواردی است که مستقیماً با دولت در واحدهای سیاسی ارتباط دارد اگرچه بنگاه‌های اقتصادی بزرگ بین‌المللی نفت و گاز در این زمینه نگرانی‌های خاص خود را دارند. (ملکی، ۱۳۸۹: ۱۲۲).

در دهه‌های گذشته تلاش‌هایی برای بررسی مبانی سیاسی بازار و مسائل اقتصادی مرتبط با سیاست صورت گرفت که یا رونق نداشته و به فراموشی سپرده شده‌اند و یا تا زمان توسعه اقتصاد سیاسی بین‌الملل در دهه‌ی هفتاد مغفول مانده است، برخی از اندیشمندان رویکردهای مارکسیستی و جریان‌های سرمایه‌داری در آمریکای شمالی و اروپا را زمینه‌پیدایش اقتصاد سیاسی بین‌المللی می‌داند (LAKE, 2009, 222) بنابراین، محققان جدید اقتصاد سیاسی بین‌الملل وظیفه شناسایی و تفسیر ارتباطات احتمالی بین هر دو حوزه را بر عهده داشتند. اگرچه منشأ این رشته در روابط بین‌الملل و بنابراین در علوم سیاسی است، اما در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، سیاست صفت اقتصاد است که علوم اقتصادی بخش ماهوی آن را تشکیل می‌دهد. به همین دلیل، باید آن را از سیاست اقتصادی که به عنوان اعمال برخی اقدامات انجام شده توسط مقامات برای دستیابی به اهداف معین تعریف می‌شود، متمایز کرد، در این مورد، برخلاف موارد قبلی، "سیاست" پسوند و "اقتصاد" پسوند است. از سوی دیگر، سیاست اقتصادی در حوزه داخلی تدوین شده است و به تعبیر دقیق، نمی‌توان به دلیل نبود یک مرجع فراملی که بتواند سیاست‌ها را طراحی و اعمال کند (به جز در مورد ادغام منطقه‌ای با سیاست‌های مشترک، مانند اتحادیه اروپا) به درستی از یک سیاست اقتصادی بین‌المللی صحبت کرد، موضوع دیگر این است که دولت‌های مرکزی هم سیاست‌های داخلی (سیاست‌های مالی،

اشتغال و غیره) و هم سیاست‌های خارجی (سیاست تجاری، نرخ ارز، همکاری‌های توسعه‌ای و غیره) را طراحی می‌کنند و امکان هماهنگی سیاست‌ها که به صورت بین‌دولتی مدیریت شود را دارند. زیرا در عصر جدید، حاکمیت گفتمان ژئواکونومیک، اقتصاد نقشی برجسته‌تر از هر زمان دیگر یافته و ژئوپلتیک انرژی فصل نوینی را در روابط بین‌الملل گشوده است. (مختاری هشی، نصرتی، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

تحولات نظری

در دهه شصت، نظریه وابستگی یا مدل مرکز-پیرامون در آمریکای لاتین رواج داشته است، این مدل فکری توسط راثول پریش طی گزارشی به سازمان ملل متحد تحت عنوان "به سوی یک سیاست تجاری جدید برای توسعه" در سال ۱۹۶۴ ارائه گردید و پس از آن فرانک در سال ۱۹۶۶ «توسعه نیافتگی» و فرناندو هنریکه کاردوسو و انزو فالتو با مقاله خود در مورد وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین، سنگ بنای این نظریه را گذاشته‌اند. بر اساس تئوری وابستگی، اقتصاد و امکانات توسعه کشورهای توسعه نیافته (آنچه که به عنوان حاشیه شناخته شد) مشروط به اقتصاد جهانی است که به نوبه خود تحت سلطه کشورهای توسعه یافته (مرکز در نظر گرفته شده) است. بنابراین، وابستگی یک کشور توسعه نیافته به نظام سرمایه داری جهانی، توسعه آن را به تاخیر می‌اندازد و حتی معکوس می‌کند، این نظریه در آغاز دهه ۱۹۷۰ توسط امانوئل والرشتاین در قالب یک نظام جهانی که توسط اقتصاد جهانی سرمایه داری اداره می‌شود، مجدداً فرموله شد، زیرا علت هر اتفاقی در سطح جهانی تعیین کننده سطح توسعه کشورها را مشخص خواهد کرد.

با این حال، علیرغم تلاش‌های اولیه به ویژه در زمینه مشارکت‌های اقتصاد و روابط بین‌الملل، نتوانسته است یک اقتصاد سیاسی بین‌المللی واقعی را تدوین کند که بر دوگانگی کاذب بین امر سیاسی و اقتصادی غلبه کند، و همچنین نپذیرفت که نفوذ دولت‌ها در نظم جهانی، اگرچه کاهش یافته است، پس از استرنج چارلز کیندلبرگر، جوزف نای، رابرت او. کیهان، رابرت گیلیپین و استفان کراسنر پایه‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل آمریکای شمالی را پایه‌گذاری کردند و در اوایل دهه ۱۹۷۰ به این رشته جدید از حوزه IR پیوستند، در همین زمینه کیندلبرگر نظریه‌های مختلف اقتصاد سیاسی بین‌المللی را مطرح و توسعه داد، وی از با مقاله رفتار گروهی و تجارت بین‌الملل (۱۹۵۱) یکی از پیشگامان تحقیق در مورد منافع داخلی و اقتصاد سیاسی بین‌المللی بود، آثار او در دهه هفتاد اهمیت زیادی پیدا کرد و در نهایت منجر به مطالعه کنش جمعی و مشکلات همکاری شد که در همین راستا نمادین‌ترین اثر او "جهان در رکود" (۱۹۷۳) بود که در آن شکست‌های بازار بین‌المللی را که باعث رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ شده را شناسایی کرده است، وی با توجه به مطالعات خود به این نتیجه رسیده است که برای تثبیت اقتصاد جهانی باید یک واحد وجود تثبیت کننده داشته باشد. (KINDLEBERGER, 1973:336) این امر تئوری ثبات هژمونیک اشاره می‌کند، از این رو برخی از اندیشمندان هژمونی یک دولت را شرط لازم و کافی برای ثبات و گشودگی بین‌المللی می‌دانند، به همین مناسبت بر اساس این نگرش نظام اقتصادی باز بین‌المللی با مشکلات عمل جمعی متعددی مواجه است که هژمون باید آن‌ها را حل تا از فروپاشی نظام جلوگیری گردد، علاوه بر این، هژمون توانایی تأثیرگذاری بر کشورهای ثالث را دارد و منبع قدرتی است که از سازمان‌های بین‌المللی نشأت می‌گیرد و بر این اساس همکاری‌های بین‌المللی از آنجا ارتقا می‌یابد.

در سال ۱۹۷۱ نای و کیهان با انتشار مقاله ای با عنوان (روابط فراملی) در مجله سازمان بین المللی، در زمینه اقتصاد سیاسی بین الملل شروع کردند. با انتشار این تالیف نقطه عطفی برای اقتصاد سیاسی بین الملل در ایالات متحده محسوب می گردد زیرا از آنجایی که بسیاری از نمایندگان آینده ایالات متحده در آن شرکت داشتند با تاثیرگذاری خود در یک سال بعد منجر به انتشار کتاب «روابط فراملی و سیاست جهانی» شد، نای و کیهان در نگارش خود به تقلیل گرایی اشاره می کردند که به معنای در نظر گرفتن دولت ها به عنوان تنها بازیگران در نظام بین الملل است و روابط آنها منحصراً در سطح سیاسی (به ویژه در عرصه دیپلماتیک و نظامی) تحلیل می شود، این اندیشمندان واقعیت ها را نیز در نظر می گیرند و تداخل جغرافیا، سیاست داخلی، فناوری، تجارت یا ارتباطات را هم مورد تحلیل قرار دادند، آنها در تحلیل های خود بازیگرانی را که علاوه بر دولت ها در روابط بین الملل تعامل دارند، مانند نهادهای غیردولتی و شرکت های بزرگ چندملیتی گنجانده اند. (KEOHANE, 2009: 36)

گیلپین و کراسنر نقش اساسی در توسعه نظریه ثبات هژمونیک به گونه ای متفاوت با کیندلبرگر داشته اند، از دیدگاه کراسنر، گشایش اقتصادی بین المللی یک کالای عمومی نیست، بنابراین قدرت هژمونیک برای حل مشکلات کنش جمعی ضروری نخواهد بود، در این راستا کشورها در مورد باز بودن تجارت ترجیحات متفاوتی دارند بنابراین کشورهایی که قدرت دارند تجارت آزاد بین المللی را ترجیح می دهند و به نوعی کشورهای ثالث را متقاعد، ترغیب یا حتی مجبور می کنند تا درب های کشور خود را به روی تجارت و سرمایه گذاری خارجی باز نماید . (MANSFIELD, 2004: 155)

بزرگترین دستاورد اقتصاد سیاسی بین المللی نشان دادن ماهیت محدود رویکردهای تک علی است، یعنی رویکردهای اقتصادی یا سیاسی، ملی یا بین المللی، دولتی یا غیردولتی، زیرا در حقیقت این رویکردها به هم مرتبط هستند. (Bustelo, Ibid, 14) در نتیجه تلاش های نظری فوق ، از دهه ۱۹۹۰، ادغام اقتصاد سیاسی بین الملل در علوم اقتصادی و سیاسی توانسته در تبیین و توضیح برخی از پدیده های پیچیده ای که در حوزه بین المللی رخ داده موفقیت قابل توجهی داشته است، علاوه بر این، ماهیت بین رشته ای ، اقتصاد سیاسی بین الملل را مجاب می سازد تا با مشارکت با سایر رشته های، از داده های سایر رشته ها از جمله جامعه شناسی، تاریخ، جغرافیا، فلسفه و حقوق نیز استفاده نماید. لذا تغییراتی که در زمینه بین المللی رخ داده است، چالش های جدید، موضوعات مورد علاقه جدیدی را پیش روی محققین گذاشته است. به همین دلیل، علاوه بر ظهور مطالعات جدید، روش شناسی و جریان های جایگزین در اقتصاد سیاسی بین الملل ، برخی از نویسندگان مانند بوستلو و کیهان از اقتصاد سیاسی بین الملل قدیم و «جدید» صحبت می کنند. اقتصاد سیاسی بین الملل جدید موضوعاتی را تجمیع می کند، از جمله اینکه دولت ها تنها عامل در روابط و اقتصاد بین المللی نیستند و لزوماً منطقی نیست که صرفاً ترجیحات آنها تعیین گردد (Ibid, 19) و سایر ترجیحات تاثیر گذار همانند سازمان های بین المللی ، شرکت های فراملیتی و حتی مناطق خودمختار در نقشه کشورها مورد غفلت قرار گیرند.

در همین راستا کیهان پنج تغییر اساسی را شناسایی می کند که در اقتصاد سیاسی اخیر جهان رخ داده است و قدرت بیشتری را در سیستم ایجاد کرده است. (Keohane, 2009: 41)

۱- توسعه اقتصادی برای اولین بار در تاریخ بشریت در بخش بزرگی از جمعیت جهان تجربه می شود.

۲- چین به عنوان یک بازیگر کلیدی در تجارت و مالی بین المللی می باشد.

- ۳- نوسانات شدید در بازارهای مالی و انرژی وجود دارد.
 - ۴- بازیگران واقعی جهانی - اساساً شرکت‌ها و سازمان‌های غیردولتی جهانی - در سیاست جهانی مرتبط هستند.
 - ۵- فن‌آوری‌های الکترونیکی جدید برای ارتباطات جهانی ضروری هستند و اقدام جمعی را در مقیاس جهانی ممکن می‌سازند.
- از این رو افزایش اهمیت اقتصادی انرژی و پیامدهای سیاسی آن از اواسط دهه ۲۰۰۰ به حدی بوده است که برخی از اندیشمندان، امنیت انرژی به عنوان ماورایی ترین موضوع در روابط بین الملل تصور می‌نمایند (YOUNGS, 2009: 1) و برخی موافق این موضوع هستند که موضوع امنیت و اهمیت اقتصادی و پیامدهای سیاسی انرژی به عنوان موضوعی مبرم دولت‌ها و شرکت‌ها محسوب می‌گردد. (FINANCIAL TIMES, 2007) به دلیل موضوعات و مسائل پیچیده فوق مطالعه امنیت انرژی در زمینه EPI به عنوان موضوعی با حداکثر ارتباط و علاقه توجیه می‌گردد.

دامنه شمولیت

با توجه به توسعه رشته مذکور، با تعیین حدود و تعریف آن امکان شناسایی موضوعات اصلی این رشته مهم به محققین می‌دهد، زیرا با کثرت نسبی علوم، تفاسیر متفاوتی از آنچه نسبت به اقتصاد سیاسی بین الملل و دامنه شمولیت آن وجود دارد مناسب است برای تحدید حوزه به تعاریف «حد» یعنی وسیع ترین و محدودترین آنها اشاره کنیم، بر اساس اولین مفهوم، کلیه موضوعاتی که بخشی از مطالعات امنیت در حوزه روابط بین الملل نیستند، بخشی از اقتصاد سیاسی بین الملل محسوب می‌شوند، در حالی که مفهوم دوم به تمام حوزه‌های مرتبط با تعاملات بین اقتصاد و سیاست در نظام بین الملل اشاره دارد. (MILNER, 2004: 266)

با این حال بسیاری از نویسندگان گسترده‌ترین تعریف، اقتصاد سیاسی بین الملل را در یک زمینه چند رشته‌ای می‌داند که ممکن است شامل عناصری جامعه‌شناسی، جغرافیا، حقوق، تاریخ یا مسائل فرهنگی نیز باشد بنابراین، طیف وسیعی از پدیده‌ها را پوشش می‌دهد که برخی از آنها حتی به مسائل اقتصادی مربوط نمی‌شوند، به عنوان مثال، مطالعه حقوق بشر، محیط زیست، نهادهای بین‌المللی و همکاری‌های بین‌المللی می‌شود، اگرچه لزوماً شامل عناصر اقتصادی نمی‌شود. (Ibid, 267) با این حال، این تفسیر از اقتصاد سیاسی بین الملل بسیار گسترده و نادرست به نظر می‌رسد. موضوعاتی مانند همکاری بین‌المللی یا نقش نهادهای بین‌المللی که از منظر روابط قدرت قابل فهم بوده، فاقد هرگونه مفهوم اقتصادی هستند و به شدت به اقتصاد سیاسی بین الملل پایبند نیستند، به همین مناسبت برپایه این قرائت در معنای محدود، روابط متقابل بین اقتصاد و سیاست بررسی می‌شود، یعنی اقتصاد سیاسی بین الملل به تعاملات متغیرهای اقتصادی و سیاسی در نظام بین‌الملل می‌پردازد، (Ibid, 269) بنابراین روابط متقابل و علیت این روابط دوسویه می‌باشد و به این ترتیب، عناصر اقتصادی می‌توانند عوامل علی یک نتیجه با پیامدهای سیاسی یا پیامدهای مبانی سیاسی باشند، این امر بدان معناست که بر اساس این مفهوم، یا متغیر تبیین شده یا آن چیزی که توضیح می‌دهد باید ویژگی اقتصادی داشته باشد به عبارت دیگر تحقیق در این زمینه باید شامل متغیرهای اقتصادی اعم از وابسته یا مستقل باشد.

برخی از نویسندگان اقتصاد سیاسی بین الملل را بر اساس زمینه مطالعاتی خاص خود تعریف می کنند، به همین دلیل است که آنها رویکردی کاملاً تقلیل گرا را دنبال می نمایند. (Keohane, Ibid: 36) دلیل اتخاذ چنین رویکردی این است که در ابتدا EPI را شامل مطالعه پیامدهای سیاسی وابستگی متقابل اقتصادی می دانستند. لیک در این خصوص ابراز می دارد، اقتصاد سیاسی بین الملل سیاست مبادلات اقتصادی بین المللی را مطالعه می کند. (Lake, Ibid: 226) این نوع تعاریف فقط برای نوع خاصی از مطالعه مفید هستند زیرا در مورد اول، وابستگی متقابل، در مورد دوم، مبادلات بین المللی را تحلیل می کند، اما سایر بخش های مفید که قابلیت مطالعه و ارزیابی را دارند را مورد غفلت قرار می دهد. قرائت اینگونه اقتصاد سیاسی بین الملل صرفاً روابط علی را در همان تعریف و رابطه اقتصاد و سیاست یک طرفه بررسی می کند. بنابراین در تحلیل اقتصادی امنیت انرژی، موضوع این نیست که آیا مطالعه، نهادهای بین المللی، همکاری بین المللی، امنیت یا درگیری است یا خیر، زیرا مشخصه کلیدی و اصلی اقتصاد سیاسی بین الملل تعامل متقابل عوامل اقتصادی و سیاسی است که لزوماً در بازارها و دولت ها تجسم می یابد.

در واقع، تعریف مرجع اتخاذ شده در این نگارش، تعریفی است که اقتصاد سیاسی بین الملل را مطالعه روابط بین دولت ها و بازارها در حوزه بین المللی می داند، (GILPIN, 1987: 449) اگرچه بازیگران دیگری نیز وجود دارند که قدرت و نفوذ خود را در سیستم انرژی بین المللی اعمال می کنند، (MANSFIELD, cip: 153) بنابراین بایستی بر نقش دولت ها تمرکز نمود، (MINER, cip: 267) زیرا به باور برخی از اندیشمندان دولت ها مهمترین ارکانی هستند که سیاست های انرژی از اراده آنها نشأت می گیرد و این امکان را دارند که بازار جهانی انرژی را کنترل نمایند اما به نظر می رسد در تعاملات بین المللی امروزی نقش شرکت فراملیتی و تاثیرات جهانی که اینگونه شرکت ها بر سیاست های انرژی می گذارند نادیده انگاشته شده است. از آنجا که این یک مفهوم محدود و فرض می کند بعد اقتصادی بخش اساسی این رشته است، این تفسیر مختصرتر از اقتصاد سیاسی بین الملل اتخاذ خواهد شد که توسط برخی از اندیشمندان پذیرفته شده است، لذا این ترکیب برای تعریف کافی خطوط تحقیقاتی که اقتصاد سیاسی بین الملل را تشکیل می دهند زمینه ضروری را تشکیل می دهد.

از این منظر اقتصاد سیاسی بین الملل شامل تحقیقاتی است که با هدف تجزیه و تحلیل چگونگی تأثیر پدیده های اقتصادی بر روابط بین المللی و اقدامات سیاسی دولت ها انجام می شود لذا برخی از نمونه ها عبارتند از نظریه وابستگی، مطالعه وابستگی متقابل اقتصادی فزاینده بین دولتها و ظهور بازیگران اقتصادی جدید (فرابند جهانی شدن) و چگونگی تأثیر آنها بر حاکمیت دولتها و فرآیندهای سیاسی، تجارت بین الملل (به ویژه در رابطه با قراردادهای تجاری)، سیستم مالی بین المللی و غیره که به نوبه خود، شامل همکاری و نهادهای بین المللی به عنوان راهی برای حل مشکلات فرامرزی می شود، مشروط بر اینکه دارای عناصر یا رویکرد اقتصادی باشند (Milner, cip, 267) و همچنین توازن قوا بین دولت ها و نهادهای اقتصادی برقرار سازند و به نوبه خود، به طور عرضی به روابط متقابل بین سیاست و اقتصاد و همچنین پیوندهای سیاست های داخلی و روابط بین الملل را مورد مطالعه قرار می دهد، مطالعات پاتنام نشان می دهد، مطالعه روابط متقابل بین سطوح داخلی و بین المللی مانند علل داخلی و تاثیرات بین المللی آنها (آنچه کنت ان. والتز "تصویر دوم" نامیده است) (WALTZ, 1979: 251) کافی نیست و علل بین المللی و اثرات داخلی آنها (که توسط پیتر گورویچ "تصویر دوم وارونه" نامیده می شود) بایستی مورد تحلیل و ارزیابی

قرار گیرند، لذا به همین دلیل این امر جزئی محسوب می‌گردد، زیرا بخش مربوط به نحوه پیوند سیاست‌های داخلی کشورهای مختلف از طریق مذاکرات بین‌المللی از تحلیل خارج می‌گردند. بر همین اساس مذاکرات بین‌المللی امکان دستیابی به توافق‌ها و اتخاذ سیاست‌هایی را فراهم می‌آورد زیرا بدون چنین مذاکره‌ای، دست آورد قابل ملاحظه‌ای به دست نمی‌آیند، اگرچه برای رسیدن به این نتایج باید حمایت داخلی برای اتخاذ چنین توافقی مورد اجماع قرار گیرد. (PUTNAM, 1988: 428) بر همین مبنا، پاتنام یک چارچوب مفهومی برای درک تعاملات بین دیپلماسی بین‌المللی و سیاست داخلی و بازی‌های دو لایه پیشنهاد می‌کند، زیرا به باور وی در سطح ملی، گروه‌های قدرت داخلی دولت را تحت فشار قرار می‌دهند تا سیاست‌هایی را به نفع منافع آنها اتخاذ و هدایت کند، در حالی که سیاستمداران ائتلاف‌هایی را بین این گروه‌ها ایجاد می‌کنند تا قدرت بیشتری کسب کنند اما در سطح بین‌المللی، دولت‌های ملی تلاش می‌کنند تا دستیابی به اهداف داخلی را به حداکثر و فشارهای داخلی را به حداقل برسانند و همزمان با به حداقل رساندن امکان دارد، نتایج نامطلوب و رویدادهایی فاقد منفعت در خارج از کشور اتفاق برای دولت رقم بخورد. (Ibid, 434) می‌افتد، این تحلیل به تئوری بازی‌ها و امکان تکرار در تصمیم‌گیری‌های استراتژیک مرتبط اشاره می‌کند، زیرا مذاکرات می‌تواند در مراحل مختلف انجام شود و علاوه بر این، مذاکره‌کنندگان می‌توانند دوباره در مجامع بین‌المللی یکدیگر را همراهی کنند.

تحلیل پارادایم‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل

پارادایم‌های مختلفی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل وجود دارد و با تکامل این رشته در حال ظهور هستند، در نتیجه، شاخه‌های مختلفی با دامنه و تمرکز متفاوت توسعه یافته‌اند که با اقتصاد سیاسی بین‌الملل همزیستی دارند، هرچند جریان‌هایی که به طور سنتی بر مطالعات EPI تسلط داشته‌اند و در این زمینه به موضوع پرداخته‌اند، مکاتب نئورئالیستی، نئولیبرال و مارکسیستی بوده‌اند. منشا رئالیسم و لیبرالیسم بر حوزه IR تمرکز دارند، در دهه ۱۹۷۰، با ظهور اقتصاد سیاسی بین‌الملل، برون‌یابی هر دو جریان به حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل صورت گرفت و اندیشمندان طرفدار مکتب نئورئالیسم و نئولیبرالیسم پذیرفتند که مبانی اعتقادی روابط بین‌الملل را در زمینه اقتصاد سیاسی بین‌المللی و امنیت انرژی به واسطه اهمیت آنها مورد ارزیابی و تحلیل قرار گیرند، از این رو، رویکرد مکاتب فوق بر رویکرد عقل‌گرایانه در زمینه اقتصاد سیاسی بین‌الملل تمرکز دارند. لذا نظریه انتخاب عقلانی رویکردی نظری است که پدیده‌های سیاسی را از مفروضات اساسی که از اصول علم اقتصاد نشات می‌گیرد، تفسیر می‌کند، بنا بر این امر فرض اساسی این است که تمایل رفتار افراد در نظام بین‌الملل همیشه در راستای حداکثر رساندن مطلوبیت یا منفعت آنها و کاهش هزینه‌ها یا خطرات، بهینه‌سازی و بهبود شرایط یا رفاه آنها تمرکز دارد.

جریان فکری نئورئالیسم در تقابل با نئولیبرالیسم، دو پارادایم دوگانه در مطالعات این رشته ارائه می‌دهند، مکاتب فوق اعتقاد دارند، اصل سازماندهی نظام بین‌الملل هرج و مرج یعنی بر عدم وجود یک دولت فراملی تمرکز دارد، با این حال، نئورئالیست‌ها دنیایی متلاشی شده را تصور می‌کنند که در آن واحد تحلیل همیشه دولت است، لذا روابط بین‌الملل تحت سلطه روابط قدرت (تطبیق بازارها با سیاست خارجی) قابلیت طرح دارد و تضادها از طریق اعمال این قدرت حل می‌شوند اما از نظر نئولیبرالیسم، اگرچه نظام بین‌الملل آنارشیک است، این تعامل بین دولت‌هاست که لزوماً این امکان را فراهم‌گردد تا از درگیری‌ها جلوگیری گردد و در روابط بین‌الملل، بازارها بر ضرر سیاست غلبه دارند. در راستای این امر همکاری بین‌المللی شامل یک فرآیند سیاسی است که هدف آن اصلاح رفتار کارگزاران از

طریق مشوق‌های مثبت و یا منفی است و این موضوع زمانی اتفاق می‌افتد که کشورها سیاست‌های خود را به گونه‌ای تغییر دهند که با اهداف دیگران سازگار باشد. البته لازم به ذکر است که همکاری به معنای عدم وجود تعارض نیست، در واقع همیشه واکنشی به یک موقعیت (واقعی یا بالقوه) درگیری بین کشورهاست که به نوبه خود، برای اینکه همکاری وجود داشته باشد، نباید هماهنگی وجود داشته باشد، اگر سیاست‌های یک کشور به نفع دستیابی به اهداف دیگر کشور باشد می‌توان گفت که بین سیاست‌ها با هم هماهنگی وجود دارد و نیازی به ارتباط بین افراد و اعمال نفوذ بر دیگران نیست لذا به عبارتی وقتی هماهنگی وجود دارد، همکاری لازم نیست گرچه این وضعیت بسیار نادر است اما غیرقابل دسترسی نیست و اینکه افراد از طریق هماهنگی سیاست، اقدامات خود را با ترجیحات دیگران تنظیم کنند، امری بدیهی در مناسبات بین‌المللی محسوب می‌گردد. (MARÍN, & GARCÍA, 2003: 129)

از طرف دیگر نئولیبرال‌ها برای هنجارها و نهادهای بین‌المللی اهمیت ویژه‌ای قائل هستند، زیرا به باور آنها این امر می‌تواند به نفع همکاری باشند و بازیگران دیگری را در نظام بین‌الملل به جز دولت‌ها شناسایی نماید، این نگرش فکری به دلیل اهمیتی که برای نقش نهادها در اقتصاد سیاسی بین‌الملل قائل است، به نئولیبرالیسم - نهادگرایی هم شهرت دارد هرچند رویکرد خاصی به نام نهادگرایی نیز وجود دارد. داگلاس نورث از نهادها عموماً تعریفی خاصی را ارائه می‌نماید که این امر مورد استفاده بسیاری از اندیشمندان قرار می‌گیرد، به اعتقاد نورث «نهادها به رسمی قواعد بازی در جامعه و محدودیت‌هایی هستند که توسط انسان فرض می‌شوند به همین مناسبت این امر تعاملات انسانی را شکل می‌دهند و در نتیجه، انگیزه‌های مبادلات انسانی، اعم از سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی را ساختار قرار می‌دهند. (NORTH, 1990: 3)

تمرکز اصلی مکتب مارکسیستی بر مسائل ساختاری در اقتصاد و نیز روابط استثمار می‌باشد، مارکسیسم روی اقتصادهای متمرکز شرط بندی می‌کند که در آن بخش دولتی نقش بزرگی در اقتصاد و جامعه دارد. به باور مارکسیست‌ها مداخله عمومی برای جلوگیری از تمرکز منافع در دستان معدود بازیگران خصوصی (یا کشورهای قدرتمند) صورت می‌گیرد، و این امر برای جلوگیری از ضرر اکثریت جمعیت (یا اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان) ضروری است، فرضیه مکتب مارکسیستی بر این است که رویکردهای فوق در نظریه وابستگی و روابط نامتقارن قدرت بین ملت‌ها وجود دارد. به همین مناسبت مارکسیست‌ها اعتقاد دارند در تجارت بین‌الملل، این امر در اقدامات کنترلی و سهمیه‌بندی و نیز ترجیح شرکای تجاری بر اساس معیارهای ایدئولوژیک قرابت تحقق می‌یابد. مارکسیسم به‌عنوان یک گرایش فکری، هرچند گرایش به سیاسی شدن داشت، اما به دلیل عدم سازگاری و عدم انسجام و غیر واقعی بودن فرضیه‌های آن در منشأ خود با مشکلاتی مواجه شد و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کاهش تعداد رژیم‌های کمونیستی که به معنای پیروزی ایده‌های بازار لیبرال و دموکراسی بود، این رویکرد امروزه اهمیت و محوریت خود را از دست داده است.

به گفته فریدن و لیک، این تقسیم بین نئورئالیسم، نئولیبرالیسم و مارکسیسم، اگرچه از نظر آموزشی مفید است، اما با توجه به منسوخ شده کمونیسم تمرکز بر نئورئالیسم، نئولیبرالیسم می‌باشد، (FRIEDEN & LAKE, 2000: 485) پیشنهاد اندیشمندان مذکور در این حوزه این است که ترکیب تحلیل‌های موجود در بحث‌های حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل از یک سو بر حسب زمینه بین‌المللی در مقابل حوزه داخلی و از سوی دیگر، تبیین‌هایی با محوریت

نهادگرایی در مقابل جامعه می باشد، به همین مناسبت چهار دیدگاه از این دو بعد گرایش فکری پدیدار خواهد شد: سیاست بین‌الملل، اقتصاد بین‌الملل، نهادگرایی داخلی و رویکرد اجتماعی داخلی. (Ibid, 486)

۴- سیاست و اقتصاد بین‌الملل، نهادگرایی و رویکرد اجتماعی

صرف تمرکز بر سیاست و اقتصاد بین‌الملل به‌عنوان دو دیدگاه متفاوت، دستیابی به اهداف اقتصاد سیاسی بین‌الملل را مختل می‌کند، لذا ارزش‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و همچنین منافع مادی هم در ارزیابی‌ها بایستی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرند، بنابراین ترکیب علل و اثرات ماهیت سیاسی و اقتصادی که بر روابط بین‌الملل تأثیر می‌گذارد، پس از اثبات رابطه متقابل اقتصاد و سیاست و آنچه که این امر برای توسعه علم به همراه دارد، ضروری است حال با این توصیف چرا آنها را از هم جدا کنیم؟ زیرا تفکیک آنها برخلاف ماهیت اقتصاد سیاسی بین‌الملل است، از سوی دیگر، صحبت از نهادگرایی و رویکردهای اجتماعی داخلی در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل زمانی معنا پیدا می‌کند که با توجه به محیط بین‌المللی مطالعه شود، یعنی در بازی‌های دو سطحی که پاتنام، توصیف کرده است آنها را مورد ارزیابی و تحلیل قرار دهیم، زیرا در برخی از تئوری‌های اقتصادی، دولت و مقامات غالباً عاملی بوده‌اند که در تحلیل نادیده گرفته شده‌اند لذا این عوامل یا درون‌زا و یا برون‌زا در نظر گرفته شده‌اند، در کنار مولفه‌های مذکور، عناصر ژئوپلیتیکی هم بایستی لحاظ گردند زیرا عنصر اخیرالذکر به عوامل اقتصادی، انرژی، سیاسی و اجتماعی اشاره دارد و خطرات کشور ثالث را برای تأمین انرژی تعیین می‌کند، از این رو اهداف سیاست‌های اقتصادی انضمام‌هایی با ماهیت اقتصادی دارند و اهداف نهایی محتوای بسیار کلی تری مانند رفاه مادی، برابری، احترام به آزادی‌های فردی، همبستگی، امنیت یا نظم دارند.

رویکرد نئو فایده‌گرایی به انتخاب عقلانی و پسا عقل‌گرایی، بر این اساس رویکرد انتخاب منطقی در نظر می‌گیرد که ترجیحات و علایق بازیگران تشخیص داده شود، مطالعات انتخاب منطقی به مطالعات مربوط به اقتصاد سیاسی کارگزاران خرده دولت و نهادگرایی تقسیم می‌شود. در مورد اول بررسی می‌شود، با توجه به برخی انگیزه‌ها و محدودیت‌ها، عوامل زیردولتی (ائتلاف‌ها، لابی‌ها، بوروکرات‌ها و غیره) سعی می‌کنند تا سود خود را به حداکثر برسانند. این مطالعات مبتنی بر فرمول‌بندی‌هایی مانند نظریه بازی رونالد کوز است که کاربرد آن در روابط بین‌الملل توسط رابرت اکسلرود، توضیحات جدیدی از همکاری بین‌المللی ایجاد کرده است. نظریه انتخاب عمومی جیمز ام. بوکانان نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد که با اعمال آن در بعد بین‌المللی، به کمک‌هایی مانند مانکور اولسون در ظهور و افول ملت‌ها منجر می‌شود.

نهادگرایی مبتنی بر نظریه کوز در مورد هزینه‌های مبادله در چارچوب روابط بین‌دولتی است، نتیجه اصلی آن این است که رژیم‌های بین‌المللی اجازه می‌دهند هزینه‌های مبادله کاهش یابد، بنابراین این فرایند امکان دارد در غیاب یک ابرقدرت یا هژمونی دوام می‌آورند، نظریه مذکور در ابتدا توسط کیهان و میلر در اواسط دهه ۱۹۸۰ و اواخر دهه ۱۹۹۰ پوشش داده شد، در چارچوب نظریه‌های امنیت هم همانند حقوق، قابلیت تحلیل اقتصادی می‌یابد و از این رو با استفاده از تحلیل اقتصادی، می‌توان هزینه‌های امنیت و سیاست‌های اقتصادی، نظریه‌های عقل‌گرایی، انتخاب منطقی، عقلانیت اقتصادی و سایر مقوله‌های مورد نظر را با استفاده و استناد به داده‌های تحلیل اقتصادی در موضوع اقتصاد سیاسی و امنیت بین‌المللی مورد استنتاج و تحلیل قرار گیرند، به نظر می‌رسد رویکرد عقل‌گرا علاوه بر موارد فوق می‌تواند شامل سیاست اقتصاد باز باشد که در اواخر دهه ۱۹۹۰ به عنوان تخصصی اقتصاد

سیاسی بین الملل در موضوعات مرتبط با جهانی شدن ظاهر شده است و در واقع این جریان با بلوغ خود سعی در کسب استقلال و تبدیل شدن به یک نظریه عمومی جدا از اقتصاد سیاسی بین الملل را دارد، بنابراین سیاست اقتصاد باز بر مطالعه چگونگی تأثیر نهادها و سیاست های بین المللی بر منافع بازیگران مختلف فعال در یک کشور متمرکز است، (LAKE, cip: 219) این رویکرد به شرایط داخلی و چگونگی تغییر سیاست های ملی اهمیت ویژه ای می دهد.

تحلیل اقتصادی امنیت و ژئوپلیتیک نفت

تفکرات نئولیبرالی در اقتصاد سیاسی بین الملل دو سطوح جدید از تحلیل و بازیگران را معرفی کردند و در همین راستا اشکال جدیدی از روابط فراملی و فرادولتی را فرض می نمایند، (KEOHANE, cip, : 35) برخی از نویسندگان نظریه ثبات هژمونیک را از دیدگاه نئولیبرالی توسعه داده اند در نگرش آنها جهان متشکل از بازارهایی خواهد بود و درگیری ها از طریق همکاری بین المللی حل و فصل خواهد شد، بنا بر عقیده این مکتب، اگرچه نظام بین الملل آنارشیک است، اما تعامل بین دولت ها می تواند منجر به همکاری شود و هنجارها و نهادهای بین المللی می توانند به نفع این نتیجه هدایت شوند. دولت ها به دنبال به حداکثر رساندن دستاوردهای مطلق خود در عرصه بین المللی هستند، بنابراین دستاوردهای دیگر دولت ها مانعی برای همکاری محسوب نمی گردد، نيات (مدافع یا غیرتعاون) دولت ها بیش از ظرفیت آنها اهمیت پیدا می کند، در این شرایط، نتیجه برنده-برنده (برد-برد) را می توان ارائه داد که در آن دو بازیگر می توانند به طور همزمان بدون باخت دیگری به منفعت برسند، اما نیل به این دست آورد در گرو رقابت بین دولت ها همکاری کننده است.

برخی از اندیشمندان در راستای تعمیم همکاری های از موانع اصلی همکاری نیز یاد می نمایند به باور اینان مانع اصلی همکاری، رفتار برخی از دلالتان تجاری و مفت سواران است، با این توصیف اشخاص اخیرالذکر نمایندگانی هستند که از مزایای یک کالا یا خدمت بدون پرداخت هزینه برای آن بهره مند می شوند، آنها از توافقیهای انجام شده اجتناب می کنند و همچنین سعی می کنند تعهدات بین المللی خود را نادیده انگاشته یا از عمل به آن خودداری نمایند یا به دلیل عدم پرداخت هزینه و سوء استفاده از اشخاص ثالثی که امنیت تجاری- اقتصادی را انجام می دهند از امنیت بین المللی که دست آورد دیگران است بهره و انتفاع برده اما از پرداخت سهم خود و مشارکت در هزینه های تامین امنیت خودداری می کنند. (MARÍN & GARCÍA, cip, (2003):120)

با توجه به رابطه بین جریان های تجاری و درگیری های بین المللی، نئولیبرال ها معتقدند که ترویج تجارت، از رقابت ستیزه جویانه و خصومت ها جلوگیری می کند، (MANSFIELD, 2004, 164) در همین راستا تجارت آزاد باعث ارتقای تخصص در تولید کالاها و خدمات می شود و این امر موجبات وابستگی متقابل تجارت خارجی را فراهم می کند. بنابراین، بازیگران درگیر انگیزه هایی برای اجتناب از درگیری با شرکای تجاری اصلی خود دارند، زیرا رقابت های ستیزه جویانه منجر به قطع معاملات تجاری و از دست دادن احتمالی سود آنها می شوند، بنابراین همانطور که ملاحظه می گردد، رابطه معلول-علت بین هر دو مکتب در جهت مخالف مطرح می شود، در حالی که نئولیبرال ها معتقدند تجارت تضادها را محدود می کند، نئورئالیست ها معتقدند که درگیری ها حتی اگر بالقوه باشند تجارت را تضعیف می کند.

دلایل فوق‌الگویی که کنش‌ها و تعاملات دولت‌ها و تأثیر آن‌ها را در نظام بین‌الملل تعریف می‌کند، با مدل تحول‌گرا (در مقابل مدل موضعی مورد دفاع نئورئالیست‌ها) شناسایی می‌شود، این مدل بر اهمیت استانداردها در نظام بین‌الملل تأکید می‌کند و بر مذاکره و گفت‌وگو در مورد موضوعات مختلف در مجامع چندجانبه تأکید می‌کند، به این ترتیب کشورها با اتخاذ استانداردهای بین‌المللی معقولانه اهتمام خود را بر اجتناب از درگیری و اختلافات خود را با شاکله‌های سازش‌مند مدل‌های حل اختلافات در قالب صلح جویانه دنبال می‌کنند. لذا مراحل که در مدل دگرگونی، دخالت دارند عبارتند از: (۱) وجود مجموعه‌ای از هنجارها یا منابع، (۲) اقدام دولت‌هایی که از چنین هنجارهایی استفاده می‌کنند و (۳) بازتولید یا تبدیل هنجارها از طریق اقدام مصالحه جویانه. (DESSLER, 1989, 454) بر اساس نظریه‌های نئولیبرالی، نهادها بر اساس قوانین و رویه‌ها، ثبات و امنیت بیشتری را در روابط بین‌الملل ایجاد می‌کنند و از محیط بین‌المللی قابل پیش‌بینی‌تری حمایت می‌کنند، به همین مناسبت این چشم‌انداز زمینه بهتر و دامنه بیشتری را برای قواعد داوری بین‌المللی، مانند مکانیسم‌های حل و فصل اختلاف، ارائه می‌دهد.

علاوه بر این، امروزه عناصر فوق‌منحصر به موارد مذکور نبوده و در این فرایند بایستی عواملی همانند، محیط جدید ژئوپلیتیک بین‌المللی، فرآیند جهانی‌سازی اضافه شود زیرا تمرکز بر موارد اخیرالذکر موجب می‌گردد تعامل بیشتر اقتصادها فراهم گردد و تغییرات مالی و تکنولوژیکی هدایت شوند. اگرچه این امر هم بر نئورئالیسم و هم بر نئولیبرالیسم تأثیر دارد، اما قرائت‌های جدید نظریه‌های نئورئالیستی تضادهای ایدئولوژیک زیادی دارند، زیرا به سبب امکانات مادی فراوان راه‌فرامیتی در روابط و اقتصاد بین‌المللی باز شده است، به همین مناسبت روابط بین‌بازیگران غیردولتی در مقایسه با بین‌دولتی اهمیت زیادی یافته است و اقتصاد بر پایه سیاست بنا شده است که تغییرات ساختاری فوق‌نشان از این دارد که، روابط بین‌الملل از سلطه دولت‌ها به سلطه بازار تغییر جهت داده است. (Bustelo, cip: 18) هرچند انتقادات وارده بیشتر جنبه معرفتی دارد اما حامیان رویکرد غیرنئوکلاسیک از مبانی نئوکلاسیکی اقتصاد سیاسی، از رویکرد نئولیبرالی و نئورئالیستی انتقاد می‌کنند، در همین راستا برخی از انتقاداتی که به نئورئالیسم و نئولیبرالیسم وارد گردیده این است که تئوری‌های آنها فقط در راستای توجیه ساختار قدرت موجود بوده و اهمیت گفتمان‌های سیاسی را دست‌کم می‌گیرند و اهمیت مسائل ذهنی، هنجارها، قوانین و رفتار مردم را به اندازه کافی درک نمی‌کنند. (SANDERS, 1996: 365) همچنین یک نظریه اقتصاد سیاسی بین‌الملل انتقادی وجود دارد که عمدتاً توسط بازتاب‌گرایان یا پسا عقل‌گرایان ارائه شده است، اینان با انتقاد از نگرش مکاتب نئورئالیسم و نئولیبرالیسم، نظریه‌های اقتصادی عقل‌گرا در روابط بین‌الملل را زیر سؤال می‌برند و همچنین جریان اخیرالذکر ضمن تاختن به نظریات مکاتب فوق، شواهد تجربی اعتبار نتایج «بدبینانه» در مورد همکاری مرتبط با نئورئالیسم حتی با پذیرش فرض خودگرایی عقلانی را نادرست و زیر سؤال می‌برند. از سوی دیگر، با توجه به آنارشیک بودن نظام سیاسی بین‌الملل، هر کشوری به دنبال منافع خود است، نئولیبرالیسم به ساده لوحی تشبیه می‌گردند که رفتار خودخواهانه و رقابتی دولت‌ها را دست‌کم گرفته و عملکرد بازارها را بیش از حد ارزیابی می‌کند. میرشایمر در این باره می‌نویسد، لیبرالیسم اقتصادی تأثیرات هرج و مرج بر رفتار دولت‌ها را نادیده می‌گیرد و این نادیده انگاشتن اساساً به دو دلیل باید اصلاح شود: (۱) رقابت برای امنیت مانع از همکاری بین دولت‌ها می‌شود، زیرا اگر منابع کمیاب باشد، منافع نسبی مهم‌تر از منافع مطلق است. (۲) وابستگی متقابل می‌تواند هم به همکاری و هم به تعارض منجر شود، زیرا این وابستگی متقابل حاکی از آسیب‌پذیری است. (MEARSHEIMER, 1990): 44)

با توجه به موارد فوق، به نظر می‌رسد اقتصاد سیاسی بین‌الملل مناسب‌ترین چارچوب برای تحلیل موضوعی است که در این نگارش به آن پرداخته شده است، زیرا امنیت عرضه انرژی جنبه فراملی دارد و شامل یک هدف سیاسی (امنیت انرژی)، بازارهای انرژی، سیاست انرژی و شبکه‌های حمل و نقل، نهادهای اجتماعی و همکاری است و در همین راستا مناسب بودن آن در چارچوب EPI بایستی توجیه و مورد گفتمان قرار گیرد، پارادایم‌های توصیف شده، علیرغم محدودیت‌هایشان (همانطور که با هر ساده‌سازی یا مدل‌سازی واقعی رخ می‌دهد)، به درک رفتار بازیگران مختلف درگیر، در جستجوی امنیت انرژی کمک می‌کند.

تلاقی بازار و ژئوپلیتیک

در دهه ۱۹۷۰، زمانی که ماده سیاه‌رنگی به نام نفت به عنوان هدف اصلی استراتژی ملی و دیپلماسی بین‌المللی جایگزین زغال سنگ گردید و این امر اهمیت طلای سیاه را برجسته می‌کرد و این امر حکایت از نقشه جدید روابط انرژی به دلیل وابستگی زیاد اقتصادهای نفتی به واردات نفت دارد. علاوه بر این، پس از اولین بحران جهانی نفت در سال ۱۹۷۳ زمانی که خطرات امنیت عرضه انرژی در کاهش مؤثر عرضه نفت آشکار ساخت، از این رو امنیت انرژی اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است، زیرا عدم تقارن قدرت و عدم تعادل بین توزیع جغرافیایی منابع انرژی و تقاضای انرژی را آشکار کرد از طرفی دیگر در نتیجه بحران ۱۹۷۳، روابط بین دولت‌ها، شرکت‌ها و بازارها در بخش انرژی و شرایط لازم برای امنیت ملی بازتعریف شدند، در آغاز قرن بیست و یک دو عامل عمده ((منابع و ارتباطات)) نقش اصلی را در شکل‌گیری مناطق ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک بازی می‌کنند. (رحیم پور، ۱۳۸۱، ۵۸) هنری کیسینجر در رابطه با ساختار جدید پیشنهاد می‌کند ایالات متحده آمریکا مفهوم امنیت ملی را بازناسایی نماید و در این باره ابراز می‌دارد: ((در سه دهه گذشته ما آنقدر به انرژی وارداتی وابسته شده‌ایم که امروزه اقتصاد و رفاه ایالات متحده گروگان تصمیم‌های کشورهای است که هزاران مایل دورتر گرفته‌اند و بحران انرژی همه اهداف این موضوع مهم را به خطر انداخته است، ملت و اقتصاد کشورما در جهان به ترهین شده و این امر سیاست خارجی ما را در برابر فشارهای بی‌سابقه آسیب‌پذیر کرده است، از این رو یک بحران سیاسی در ابعاد جهانی، امنیت ملی ما را عمیقاً تحت تأثیر قرار خواهد داد)). (STRANGE, 2003: 204-205) هرچند هشداردهنده‌ترین اظهارات در مورد امنیت انرژی بیشتر در حوزه سیاسی بیان شده است تا در زمینه اقتصادی اما دلیل تمرکز بر این مؤلفه درک ذهنی از امنیت انرژی را برجسته می‌کند.

واقعیت دیگری که آینده این بخش و روابط بین بازیگران آن را رقم خواهد زد، استفاده از فناوری هسته‌ای برای تولید برق برای مصارف صنعتی و صلح‌آمیز است، به همین مناسبت این امر محرک‌های اصلی تغییر در ساختار امنیتی فراهم می‌سازد. (Ibid, 204) علیرغم اهمیت انرژی هسته‌ای و پیشرفت‌هایی که در خصوص استفاده از انرژی‌های نو در کاون توجه است اما نفت و بحران‌های نفتی همچنان محور توجهات جهانی است و این موضوع مهم موجب گردیده است، امنیت تامین انرژی در دستور کار سیاسی بین‌المللی باعث ایجاد آژانس بین‌المللی انرژی در سال ۱۹۷۴ گنجانده شود، به همین مناسبت با گذشت چند سال از انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ و به دنبال آن جنگ جهانی اول خلیج فارس بین ایران و عراق در سال ۱۹۸۰، منشا یک بحران نفتی جدید جهانی این مسیر را به سمت پارادایم جدیدی از امنیت انرژی تبدیل کرده است و اهمیت جهانی نفت و امنیت تامین آن محور گفتمان‌های

جهانی است. این نظم جدید انرژی بین‌المللی و روابط جدیدی که در این سیستم ایجاد شده است، هم بر اساس بازارهای جهانی (شرایط بازار و اپراتورهای اصلی) و هم بر اساس سیاست (داخلی و بین‌المللی) استوار است. یکی از اندیشمندان این حوزه با برجسته نمودن ارتباط این موضوع بع اقتصاد سیاسی بین‌المللی ابراز می‌دارد، همه امور مربوط به سیستم جدید انرژی (از جمله امنیت انرژی) بیش از آنکه مربوط به دیپلماسی بین‌المللی و سیاست خارجی باشد، به اقتصاد سیاسی بین‌المللی ارتباط دارد. (Ibid, 193) به همین دلیل با بازگشت به دیدگاه اولیه، بررسی امنیت انرژی در چارچوب روابط بین‌الملل از منظر امنیت ملی، رقابت استراتژیک و ژئوپلیتیک و استفاده از قدرت به عنوان ابزاری برای دستیابی به آن در گرو تحلیل خط مشی‌های اصلی و تلفیق امنیت انرژی و اقتصاد سیاسی بین‌المللی قرار می‌گیرد و به همین دلیل اگر موضوعات اقتصادی در خصوص امنیت بین‌المللی انرژی بکار گرفته نشوند، تحلیل‌ها با نقایص کاربردی و اساسی مواجه خواهد شد و این امر زمانی رخ می‌دهد که هنگام مطالعه اقتصاد انرژی، اساساً به مسائل بازار محدود شود و با نادیده گرفتن عوامل سیاسی مرتبط برای بخش انرژی، تحلیل‌ها بی‌گمان گمراه‌کننده و غیر واقعی خواهد بود، به همین دلیل، اقتصاد سیاسی بین‌الملل به عنوان راه حلی ارائه می‌شود که با ترکیب هر دو رویکرد، این امکان را فراهم می‌نماید تا با دید کامل و جامع تری از موضوعات مرتبط با امنیت انرژی مورد تحلیل و ارزیابی‌های صحیح و واقعی قرار گیرند. از سوی دیگر، موضوع انرژی به صورت متناوب در حوزه روابط بین‌الملل (همزمان با بحران‌های انرژی مورد توجه حوزه‌های سیاسی)، اقتصاد و همچنین سایر شاخه‌ها مانند زمین‌شناسی و مهندسی مورد مطالعه قرار گرفته است و برخی از رویکردها با استمرار روش‌های خاص خود تمرکز مطالعات خود را بر تحلیل رفتار بازارهای انرژی و ذخایر هیدروکربنی یا فناوری‌های انرژی گذاشته‌اند. (RAMÍREZ, 2007: 33)

از آنجایی که انرژی یک موضوع اساسی برای عملکرد بیشتر اقتصادهای روی کره زمین محسوب می‌گردد، منطقی است که هر تغییری در قیمت‌ها یا مقادیر بازار متضمن تأثیر اقتصادی قابل توجهی باشد که مستقیماً بر وضعیت مالی خریداران انرژی و در نتیجه بر تعادل تراز تجاری و رقابت‌پذیری اقتصادها تأثیر می‌گذارد و این مهم از سوی دیگر حاکی از انتقال ثروت از کشورهای واردکننده به کشورهای صادرکننده است که ممکن است با اولویت‌های سیاسی کشور واردکننده سازگار نداشته باشد. (LÖSCHEL & RÜBBELKE, 2010:1659) لذا تا آنجا که به اثرات بین‌المللی مربوط می‌شود پیامدهای داخلی و خارجی ناامنی انرژی به صورت سیستماتیک را فراهم می‌نماید.

از این رو پدیده‌های مختلف امنیت انرژی از یک بعد واحد یا به روشی ضعیف مورد مطالعه قرار داده‌اند، لذا برای ارزیابی متناسب و صحیح نیاز به چارچوبی تحلیلی است که در آن متغیرها و تأثیرات اقدامات دولت‌ها در بازارهای مختلف انرژی را با تأثیر بازارها در سیاست، توسعه اقتصادی و امنیت ملی دولت‌ها مرتبط کند. (STRANGE, 195) تجزیه و تحلیل اینکه چگونه سیاست امنیت انرژی، به طور کلی، و استراتژی توسعه و تنوع مسیرهای حمل و نقل، به طور خاص، می‌تواند بر امنیت عرضه تأثیر بگذارد، امر مهمی است که برای ارزیابی عملکرد اقتصاد بسیار مهم است، با این نگرش مولفه‌های مرتبط بایستی به صورت ساختارمند و دقیق، توجیه و مورد مطالعه قرار گیرند، به همین مناسبت مطالعه در مورد امنیت انرژی در چارچوب اقتصاد سیاسی بین‌الملل، نشان می‌دهد سه مولفه اصلی که اقتصاد سیاسی بین‌الملل را ارزیابی می‌کنند، عبارتند از عوامل سیاسی تعیین‌کننده رشد و توسعه

اقتصادی، تأثیر اقتصاد بین‌الملل بر سیاست ملی و دستیابی به اهداف سیاسی از طریق اجرای سیاست‌های اقتصادی و توان اقتصادی کشورها. (Milner, cip: 269)

رویکرد امنیت محور برای تامین انرژی

رویکرد واقع‌گرایانه نظریه‌های روابط بین‌الملل به طور سنتی بر تعریف امنیت بین‌المللی متمرکز است. در پرتو مفهوم رئالیستی ارائه شده توسط والتز، دولت‌ها بر اساس قدرت ساختاری خود تلاش می‌کنند اقتدار خود را در روابط بین‌الملل اجرایی کنند، (WALTZ, 1979: 156) مکتب والتزی فرض می‌کند که دولت‌ها برای بقا در یک سیستم بین‌المللی بایستی مبارزه کنند این رویکرد مشخصه آن فقدان هیچ اقتدار «در سطح جهانی» است. ظهور قدرت از ویژگی‌های روابط بین‌دولتی، از جمله روابط دسترسی به منابع است، کی والتز پیش‌بینی می‌کند که شوک‌های نفتی ناشی از تحریم صادرات اعراب، هیچ تغییری در موازنه قدرت غرب ایجاد نخواهد کرد، (Ibid, 155-195) با این حال، امنیت تامین انرژی پس از شوک‌های نفتی سال ۱۹۷۳ به موضوعی از انگیزه امنیتی برای بسیاری از کشورهای توسعه یافته تبدیل شده است، از این رو والتز استدلال می‌کند که تداوم استراتژی‌های کشورهای عمده غربی در ژئوپلیتیک انرژی وجود دارد، لذا در این راستا بازیگران سیاسی تغییر می‌کنند اما استراتژی ملی باقی می‌ماند. (Ibid, p: 117) با این قرائت امنیت را می‌توان به صورت تدافعی (در رابطه با تهدید) یا تهاجمی (بهینه سازی سود در روابط با سایر بازیگران) تعریف کرد، (GRAFSTEIN, 2002: 145) از اینرو برخی از اندیشمندان روابط بین‌الملل معتقدند معنای انرژی امنیت عمدتاً تدافعی است و در این رویکرد امنیت از ساختار آنارشیک جامعه ناشی می‌شود، در صورتی که امنیت انرژی حالت تهاجمی دارد و کشورهای غربی ضمن درک عمیق از این موضوع، به این نتیجه رسیده‌اند که همانطوری که تنها نقطه آسیب پذیر کشورهای غربی، امنیت انرژی است، اما آنها ترجیح می‌دهند برای پوشش دادن این ضعف از استراتژی تهاجمی استفاده کنند.

به همین مناسبت برخی از اندیشمندان با شبیه سازی مدل امنیت والتزی سعی می‌نمایند مدلی نو از رویکرد مذکور را ارائه دهند، بوزان با این نگرش ضمن باز تعریف مفهوم امنیت، ساختارهای جدید حاکم بر مفهوم امنیت را توسعه داده است و به همین مناسبت، در چهارجوب مطالعه اندیشه‌های جدید در دهه ۱۹۹۰ به دانشکده مطالعات امنیتی کپنهاگ می‌پیوندد. بر اساس این مکتب فکری، «امنیت» پیامد مستقیم تهدید تلقی نمی‌شود، بلکه به عنوان نتیجه تفسیر سیاسی از تهدید تعریف می‌شود، فرآیندی که امنیت‌سازی نامیده می‌شود. (BUZAN, 1998: 7) نویسندگان این مکتب به ضرورت ایجاد مفهومی جدید از امنیت که بر مبنای ساختارهای واقعی قدرت بین بازیگران جهانی متمرکز باشد، اشاره می‌کنند و در راستای همین تلقیات، امنیت را به معنای موضوعی بسیار خاص تر از هر تهدید یا مشکلی تعبیر می‌کنند، با این قرائت امنیت به عنوان یک واکنش غیرخطی به تهدید تعریف می‌گردد، گرچه مکتب کپنهاگ سعی می‌کند قرائت جدیدی از امنیت را عرضه کند اما در نهایت با ارث بردن از دیدگاه رئالیستی نسبت به روابط بین‌الملل، آنارشی را ویژگی اصلی ساختار بین‌المللی می‌داند که نگرش دولت‌ها نسبت به امنیت (معضلات امنیتی) را نیز شامل می‌گردد، بر اساس این رویکرد، واژه امنیت شامل پنج بخش جداگانه است: بخش سیاسی که شامل ثبات داخلی و خارجی دولت‌ها می‌شود، نظامی که قابلیت‌های دفاعی و تهاجمی آنها را پوشش می‌دهد، بخش امنیتی

اجتماعی به معنای ثبات فرهنگی (یعنی ملی)، هویت مذهبی، امنیت اقتصادی مرتبط با دسترسی به منابع، بازارها و امنیت محیطی که به عنوان حفاظت از بیوسفر اکولوژیکی تعریف می‌شود. (BUZAN, 1991: 19)

در دهه ۱۹۷۰، موضوع نگرانی انقضای احتمالی سوخت‌های فسیلی (به ویژه نفت) در کانون توجهات جهانی بود، اما در دهه ۱۹۹۰، موضوع امنیت زیست‌محیطی به تهدید تغییرات آب و هوایی ناشی از مصرف رو به رشد انرژی محور توجهات را به خود معطوف نموده است زیرا با توسعه فناوری های جدید و کاربرد چندگانه آنها در زمینه های تولید انرژی و نظامی، در قرن ۲۱ نگرش های سیاسی و اجتماعی نسبت به توسعه فناوری از اهمیت راهبردی برخوردار گردیده است و به همین منظور اندیشمندان در راستای تضمین امنیت هسته ای و آلودگی هوا، ساز و کارهای جدیدی را پیشنهاد می دهند که مفهوم جدید از امنیت در حوزه های مختلف را بیان می کند، علیرغم تحولات فکری مذکور، مکتب کپنهاگ همچنان عمده‌تأثیر بر ساختار سیاسی هرج و مرج بین‌المللی تمرکز می‌کند، در حالی که از تأثیر ساختارهای دیگر (تولید، مالی و فناوری) بر اوراق بهادار غفلت می‌کند که این امر ضعف نظریه فوق را می‌رساند، مکتب کپنهاگ یک رویکرد چند سطحی به سیاست بین‌الملل را توصیف می‌کند و در این راستا، چهار سطح اصلی را متمایز می‌کند: بین‌المللی (سیستم)، منطقه‌ای (زیر سیستم)، ملی (واحد) و داخلی (واحد فرعی)، (WILDE, 1995: 88)

نظام بین‌الملل سطح جهانی دغدغه های امنیتی است، سطح منطقه ای پلی است بین حوزه های سنتی جدا شده از امنیت بین‌المللی و امنیت منطقه ای، با این قرائت سطح داخلی پلی بین امنیت ملی و مناطق داخل یک کشور می‌باشد که به همین دلیل سطح واحد نامیده می‌شود، در سطح واحد، سطح داخلی (دولت فرعی) سیاست های محلی را در پیش می‌گیرد و به طور منطقی شامل ادراکات امنیت فرعی ملی می‌شود، با این حال، سطح کلیدی برای مطالعات امنیتی، سیستم فرعی است که توسط گروهی از دولت‌ها تعریف شده که از نظر جغرافیایی به هم مرتبط هستند، و نگرانی‌های امنیتی اولیه آنها به قدری نزدیک و مرتبط به هم هستند که اوراق بهادار ملی آنها نمی‌تواند به طور واقع بینانه جدا از یکدیگر در نظر گرفته شود، (BUZAN, B. (1991), 190) این سیستم‌ها مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای نام دارند که در طول تاریخ تکامل یافته‌اند و در عین حال ریشه‌های ژئوپلیتیکی و تاریخی خود را در خاورمیانه، آسیای جنوبی، اروپا و غیره حفظ کرده‌اند.

بر اساس قرائت اخیر، تهدید امنیتی جدی، جایی بروز می‌کند که دو کشور با روابط متضاد ممکن است حتی ۱۰ درصد وابستگی را به عنوان تهدیدی جدی برای امنیت ملی خود تلقی کنند. اگرچه، در واقعیت، جنبه‌های اقتصادی و سیاسی امنیت انرژی اغلب با هم ادغام می‌شوند، اما این امر تأثیر تفکیک تحلیلی این جنبه‌ها را کاهش نمی‌دهد، لذا این مولفه‌ها، پایه و اساس مطالعه مجموعه‌های امنیت انرژی را تشکیل می‌دهند و بدون تفکیک تحلیل جنبه‌های مختلف، امنیت انرژی به عنوان تلاشی کاملاً مبتنی بر بازار برای تعادل بین عرضه و تقاضای انرژی یا رقابت ژئوپلیتیکی کاملاً دولتی برای منابع انرژی، مسیرهای ترانزیتی و غیره را تفسیر می‌کند.

بنابراین موضوعات استدلال می‌گردد که وابستگی به انرژی در صورتی که با سایر مناقشات یا درگیری‌ها (دشمنی) بین دولت‌ها مرتبط باشد، به راحتی می‌تواند جنبه سیاسی یا امنیتی به خود بگیرد و این تصورات دشمنی را می‌توان به عنوان عواملی در نظر گرفت که وابستگی را به یک وابستگی انرژی منفی تبدیل می‌کند. بنابراین، مجموعه‌های امنیت انرژی احتمالاً خطوط وابستگی متقابل امنیتی موجود در منطقه را دنبال می‌کنند. از سوی دیگر، وابستگی متقابل انرژی مثبت احتمالاً بر اساس قوانین بازار انرژی توسعه می‌یابد که در آن تهدیدهای اصلی عرضه امن و

قیمت پایدار انرژی می باشد، بنابراین امنیت انرژی به خودی خود از تعدادی از عوامل پیچیده و مرتبط با تجارت بین‌المللی، عرضه و قیمت‌گذاری ناشی می‌شود.

بازیگران ژئوپلیتیک نفت، عملکرد بازار و امنیت عرضه

خاورمیانه در ژئوپلیتیک جهانی کانون اصلی ژئوپلیتیک نفت محسوب می‌گردد، هرچند بخش بسیار ناچیزی از ذخایر نفت اثبات شده جهان را در اختیار دارد اما این منطقه از آن زمان منبع بالقوه اصلی منابع انرژی نفتی بوده و این نقش در آینده قابل پیش بینی حفظ خواهد شد، در کنار خاورمیانه سایر مناطق نفتی مانند دریای شمال و مکزیک، نیز می‌توانند از بازیگران باشند و این امکان بالقوه دارند که این نقش را برای مدت طولانی حفظ کنند. در دوره جنگ سرد رقابت های قدرتی با تکیه بر ابزارهای نظامی و جنبه های ایدئولوژیک صورت می‌گرفت ولی پس از مطرح شدن گفتمان ژئواکونومی توسط لوتواک در دهه ۱۹۸۹ رقابت های اقتصادی با تکیه بر ابزاری اقتصادی انجام می‌شود، در دوره جدید بازرگانی بر قدرت نظامی غالب است و اداره امور جهان با منطق تجارت انجام می‌پذیرد. (مختاری هشی و نرتی، همان، ص ۱۰۰) به همین دلیل در گروه بندی های نوین ژئوپلیتیکی جهان پس از جنگ سرد اقتصاد مبنای قرار گرفته است (مجتهد زاده، ۱۳۷۹: ۸۷) با این توصیفات انرژی جایگاه ویژه ای در سیاست های ملی و بین‌المللی یافته و الگوهای رقابت، همکاری، کشمکش، تجاوز، تعامل، همگرایی و واگرایی را در عرصه بین‌المللی و روابط بین‌کشورها و دولت‌ها را ترسیم می‌نماید. (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۱۰۲)

با این حال، امنیت خاورمیانه از نظر سیاستمداران غربی ناپایدار است و با تاریخ پر فراز و نشیبی نقطه گذاری شده است، زیرا همزمان با بحران های پس از پایان جنگ جهانی دوم؛ بحران هایی در این منطقه به وقوع پیوسته است که این چالش‌ها، تهدیدی برای یا مختل شدن واقعی عرضه نفت محسوب می‌گردد، فهرست این رویدادها تاریخی طولانی دارد، از ملی شدن نفت توسط دولت مصدق در ۱۹۵۱، ملی شدن کانال سوئز در ۱۹۵۶، جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، جنگ عراق و ایران در ۱۹۸۰-۱۹۸۸، بحران ناشی از حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ و برخی از این بحران‌ها، به ویژه در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۹، وقفه صادرات نفت را به همراه داشته است، این تهدیدها باعث شده عرضه جهانی نفت با افزایش قیمت همراه باشد و این امر بر تولید و تجارت نفت تأثیر گذاشته اند، با افزایش قیمت و «بحران های نیمه اول» تغییرات ساختاری در صنعت نفت رخ داده است و به همین مناسبت نقش و رویکرد شرکت های نفتی نیز با تغییراتی همراه بوده است، عمده تغییرات بعد از ملی شدن نفت توسط مصدق در ایران در کشورهای نفت خیز پدیدار شده و الگوی حمل و نقل نفت پس از ملی شدن کانال سوئز نیز دستخوش تحولات گردیده است، از طرف دیگر تغییر مسیر تردد تانکرهای نفتکش‌ها در زمان جنگ عراق و ایران زمینه را برای افزایش قیمت نفت فراهم نمود و با حمله صدام حسین به کویت ظهور یک وضعیت نفتی بسیار فشرده در دهه ۱۹۹۰ حاکم گردید و این امر تحولات را به مسیرهای غیرقابل پیش بینی سوق داده است. هرچند بی‌ثباتی سیاسی در خاورمیانه هنوز اهمیت این منطقه را نفی نکرده است اما تحولات فوق‌مطمناً برای بسیاری از کشورهای صنعتی و در حال توسعه دشواری هایی را رقم زده است و علیرغم تلاش هایی که در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در راستای کاهش وابستگی به واردات نفت از خاورمیانه توسط

کشورهای صنعتی صورت گرفته است اما اقدامات مانع وابستگی به واردات نفت ایجاد نکرده و با وجود موفقیت های اولیه در حفظ و جایگزینی سوخت، کماکان وابستگی به طلای سیاه محسوس است.

عملکرد بازار، قیمت ها، ساختار صنعتی، الگوهای سرمایه گذاری، جایگاه آینده نفت در ترکیب تقاضای انرژی و غیره، شامل ارزیابی مشکلات سیاسی خاورمیانه نفتی است هرچند به نوعی بریخ از این قبیل مشکلات و چالش های اساسی تابع قوانین عادی اقتصادی عرضه و تقاضا است و برخی با از این چالش ها دارای دستمایه سیاسی است اما نفت به معنای واقعی، کالایی غیرسیاسی است. اما در جهان امروزی سیاست بر عرضه و تقاضا، رژیم های مالی، تصمیمات سرمایه گذاری، سود و زیان تأثیر می گذارد و این انتظارات را در میان تحلیل گران سیاسی امنیتی ایجاد کرده که به این باور برسند که عوامل تعیین کننده قدرتمند، افزایش قیمت نفت در بازارهای پرنوسان را سیاست ها تعیین می کند و مهمتر از آن، بار دیگر، همانند گذشته، نفت به عنوان عامل و ابزار جنگ افروزی و سیاست های سلطه گری مبدل شود، هرچند در گذشته صنعت بین‌المللی نفت تابعی از سیاست نبوده اما امروزه این کالای گران بها به ابزار سیاسی و امنیتی تبدیل شده و بازیگران جهانی هریک سعی در بهره برداری از ذخایر هیدروکربنی کشورهای نفت خیز و فشار به کشورهای نفتی و بعضاً حمله به این کشورها برای چپاول این کالای مهم و استراتژیک دارند. از این رو شرکت‌های بزرگ نفتی منابعی را برای حفظ و استخراج نفت در خاورمیانه با توجه به تحولات، تجزیه و تحلیل پیامدهای آن و اطلاعات و دانش بهره برداری و استحصال اختصاص می دهند که عمده این شرکت دارای تکنولوژی پیشرفته ای هستند که کشورهای نفتی برای استحصال نفت و درآمد بعضاً ناچارند به خواسته های شرکت فوق که در مالکیت کشورهای صنعتی و بازیگران جهانی هستند، تمکین نمایند.

در سال‌های اخیر، فلسفه جدیدی که تقریباً به طور انحصاری بر جنبه‌های اقتصادی و تجاری نفت تأکید دارد، مطرح شده است. لذا این روابط و رویکردهای از ماهیت روابط بین شرکت ها و دولت ها در دوران قبل از ۱۹۷۳ نشأت می گیرد، شرکت های نفتی امتیاز دارانی بودند که دارایی های خود را در کشورهای نفت خیز سرمایه گذاری می کردند، در اواخر دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، روابط مذکور دستخوش تغییرات گردید و شرکت ها صرفاً به خریداران نفت کشورهای اوپک تبدیل شدند، اینان تاجرانی هستند که درگیر معاملات تجاری کوتاه مدت و بلند مدت می باشند. هرچند منافع اقتصادی اقتضاء می کند این شرکت ها خود را از تغییرات و سیاست منطقه ای دور نگه دارند، اما مسائل سیاسی بگونه ای هستند که این شرکت ها منافع خود را با سیاست های جهانی کشورشان وفق می دهند و رویکردهای خود را بر این اساس تعریف می نمایند، حال چرا یک تاجر باید به سیاست شریک تجاری خود اهمیت دهد؟ دلایلی مختلفی وجود دارد که این روابط متقابل را که سودهای سرشار در آن جریان می یابد هدایت کند و در واقع منافع یک طرف در جهت تضمین تامین منافع طرف مقابل قابلیت می یابد و تزلزل در حاکمیت شریک پیامدهایی برای طرف دیگر خواهد داشت لذا در عالم تجارت که با موضوعات اقتصادی گره می خورد، تضمین منافع طرفین روابط تجاری و حفظ این روابط منافع و سود تجاری هر کدام از آنها را تضمین می کند.

خطرات وابستگی به درآمدهای نفتی

نفت، خطرات جدایی بین دولت ها و اتباع آنها را تشدید می کند، زیرا نفت در کشورهای تک محصولی کلیه درآمدها و هزینه های مورد نیاز دولت ها را تامین می کند، دولت نفتی نیازی به وضع مالیات بر شهروندان یا ساکنان ندارد و عدم وجود مالیات ابزار احتمالی پاسخگویی را حذف می کند. این وضعیت اکثریت شهروندان دولت های

نفتی را به صورت مستقیم و غیرمستقیم، به دولت وابسته می کند و در این راستا برخی از شهروندان سعی می نمایند به حلقه های قدرت نزدیک شوند یا واسطه رانت خوار درباری شوند، از این رو قدرت گرفتن این دسته از شهروندان انگیزه حمایتی سایر شهروندان را تضعیف می نماید زیرا اکثریت افراد خود را به عنوان شهروند درجه دوم احساس می کنند و کسانی را که بر سرنوشت افراد حکومت می کنند اکثریت را مورد تحقیر قرار می دهند و این بستر نفرت عمومی بر می انگیزد هرچند در کوتاه مدت به صورت اعتراض مدنی تجلی می یابد اما در طولانی مدت اعتراضات مدنی به خشم، نفرت و خشونت تبدیل می گردد، خشم و خشونت درگیری های مسلحانه را برای تقابل با حکومت بر می انگیزد و به همین دلیل استدلال می شود در این جوامع وابستگی وجود دارد اما وفاداری واقعی وجود ندارد. درآمدهای سرشار نفتی در صورت عدم مدیریت صحیح بهینه، تالی فاسد ایجاد می کند زیرا بسیاری از معاملات، قراردادهای و فعالیت های ناشی از مخارج درآمدهای نفتی شامل رشوه و پورسانت در این بستر به وجود می آیند. از این رو دلیل اصلی فساد عدم ارتباط و تعادل اساسی بین کار و پاداش در بخش های بزرگی از جامعه در اقتصاد نفتی ارزیابی می گردد. یکی دیگر از خطرات وابستگی به نفت، عدم ایجاد توسعه اقتصادی و صنعتی است، کشورهای تک محور به دلیل درآمدهای سرشار نفتی خود را بی نیاز به استقرار صنایع و تولید داخلی می دانند و مع الاسف اکثریت کشورهایایی که اتکای آنها بر نفت است مصرف کننده کالاهای لوکس خارجی می گردند و این امر زمینه مداخله خارجی را تسهیل می کند، زیرا ابرقدرت ها به دنبال تسلط بر منابع نفتی و فروش کالاهای خود به کشورهای تولیدکننده نفت هستند. تا زمانی که خاورمیانه منبع اصلی افزایش عرضه نفت باقی بماند، تحت تهدید تهاجمات نظامی خارجی قرار دارد، از این رو نیروهای خارجی ممکن است توسط خودکشورهای خاورمیانه فراخوانده شوند، اگر سطح و ماهیت مداخله نظامی ایالات متحده در لبنان در اوایل دهه ۱۹۸۰ را با مقیاس پاسخ آنها به بحران فعلی خلیج فارس مقایسه کنیم ملاحظه می گردد مداخلات ایالات متحده در خلیج فارس به مراتب بیشتر از لبنان است. نیروهای بی ثبات کننده ای که در خاورمیانه فعالیت می کنند هم از داخل و هم از بیرون نشأت می گیرند و تعاملات مهمی بین عوامل بیرونی و درونی وجود دارد. بسیاری از اقداماتی که غرب می تواند انجام دهد، اما به احتمال زیاد انجام نخواهد داد، برای باز کردن حلقه باطل است، غربی در ظاهر خود را ملزم به حل و فصل مسئله فلسطین است، اما در عمل تسلط بر منابع نفتی اهداف اصلی بوده و تظاهر بر حل و فصل مسائل فلسطین سعی دارند ساختن چهره زیبایی است که در دیدگان مسلمانان خاورمیانه جلوه ساز گردد، اما اگر ادعای غرب حمایت واقعی و حل منازعه فلسطین و ترویج دموکراسی است چرا با خواسته های فلسطینیان موافقت نمی کند اسرائیل را که تهدید اصلی منطقه است خلع سلاح هسته ای نمی کند و چرا برای بازسازی فلسطین، لبنان و حتی سوریه کل کمک های اقتصادی قابل توجه در دستور بلند قرار نمی دهد. واقعیت این است که مجموعه اقدامات زیادی، بایستی صورت گیرد و شرایط لازم در فراهم شدن این بستر در گرو انسجام و اجماع همزمان کشورهای خاورمیانه نهفته است تا نیرنگ غربی ها هویدا گردد.

نتیجه گیری و دستاورد علمی پژوهشی

تحلیل اقتصادی امنیت انرژی گفتمانی نو در حوزه انرژی محسوب می گردد از این رو بر این است که با استفاده از داده های اقتصاد سیاسی بین المللی و ژئواکونومی، امنیت نفت و گاز را به صورت خاص در کانون تحلیل های

علمی قرار دهد و علاوه بر آن سعی می‌نماید با استناد به داده‌های روابط بین‌الملل و تلفیق آن با سیاست بین‌المللی موضوعات مرتبط را به صورت علمی و عملی ارزیابی کند.

در موضوع امنیت وابستگی متقابل می‌تواند هم به تعارض و هم به همکاری منجر گردد، البته این موضوع بستگی به نحوه برخورد کشورها با روابط متقابل با اشخاص ثالث دارد، زمانی که کشورهای وابسته به واردات رویکردی نئورئالیستی در روابط بین‌الملل خود داشته باشند، سعی می‌کنند بر منابع کنترل داشته باشند، بنابراین می‌تواند با کشور عرضه‌کننده، حتی با سایر مشتریان خود وارد تعارض شوند، اما، بدون نیاز به رسیدن به تعارض، وابستگی در بسیاری از موارد به عنوان یک آسیب‌پذیری تلقی می‌گردد، با این استدلال وابستگی متقابل انرژی معمولاً به شدت نامتقارن ظاهر می‌گردد، از سوی دیگر این ایده نیز گسترش یافته است که آنچه واقعاً مرتبط است، وابستگی به انرژی نیست، بلکه آسیب‌پذیری کشورها و سیستم انرژی است، حقیقت این است که تجارت بین‌المللی مکانیزمی است که به نیازهای منابع انرژی پاسخ می‌دهد و وابستگی متقابل نیز به عنوان یک وابستگی متقابل درک می‌شود، زیرا در این داد و ستد خریدار به انرژی و تولیدکننده به درآمد حاصل از فروش آن نیاز دارد، به همین دلیل رویکردهای نئولیبرالی، تقویت امنیت دوجانبه و ثبات سیستم در دراز مدت را فرض می‌کند.

هرچند مرجع بودن هریک از رویکردهای فوق به دلیل وابستگی متقابل پیچیده به صورت قطعی امکان‌پذیر نبوده، بنابراین هنگام تحلیل موضع یک کشور در برابر کشور دیگر، باید همه روابط متقابل آنها در نظر گرفته شوند و در آن صورت، می‌توان نتیجه و حتی موانع را تغییر داد، لذا اگر در کل وابستگی متقارن کم و بیش متقارن داشتند، می‌توان آن را به عنوان یک وابستگی متقابل غیر تهدیدکننده، نه به عنوان یک آسیب‌پذیری شناسایی کرد. اگرچه مشکل نحوه افزودن وابستگی‌ها به وجود می‌آید، زیرا حتی اگر بتوان از ترازهای جریان‌های تجاری دوجانبه استفاده کرد، همه کالاها و خدمات ارزش استراتژیک یکسانی ندارند، بنابراین این امر نیاز به وزن دهی دارد.

لذا در تحلیل‌ها با پرهیز از هرگونه جانبداری از رویکردها و در صورت امکان اتخاذ رویکردی تلفیقی با تفسیر رویدادهای مختلف در حوزه انرژی، می‌توان دریافت که رویکرد نئولیبرالی به تدریج در برخورد با امنیت انرژی معرفی شده است، این ظرفیت ناشی از ظهور نظم جدید بین‌المللی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و فرآیند جهانی‌سازی است که با رشد زیاد روابط متقابل اقتصادی و ظهور دهکده جهانی همراه شده است. امروزه زمینه همکاری در روابط بین‌الملل انرژی وجود دارد و عقد قراردادهای و نظارت بر پیگیری آنها به دلیل کاهش هزینه‌های مبادله، آسان‌تر و ارزان‌تر از همیشه هستند، در دهه‌های اخیر موسسات بین‌المللی جدیدی در این بخش ظهور کرده‌اند، اگرچه در همه موارد عمکردها آنها همانند بسیاری منشورها و کنوانسیون‌ها موفقیت‌آمیز نبوده اما دستابی به اهداف به صورت نسبی هم رضایت‌بخش می‌باشد زیرا جریان‌های انرژی تجاری چند برابر شده و بازارها هم رشد و توسعه داشته‌اند و از نظر فیزیکی یکپارچه‌تر و به هم مرتبط شده‌اند و تحلیل برخی مسائل به بازار بستگی دارد.

با وجود تحلیل‌های فوق و براساس رویکرد عقلانی می‌توان ابراز نمود بازار گاز به دلیل منطقه‌ای بودن آن با مفهوم نئورئالیستی به نحو صحیح‌تری قابلیت ارزیابی دارد، زیرا منطقه‌ای بودن امنیت، در آن سطح و همچنین مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای قابلیت امکان‌را می‌دهد که دولت‌ها مداخله را در این بازار توجیه نماید و در جهت مقابل بازار نفت به دلیل اجرای قراردادهای بلندمدت، تحلیل آن با مفهوم نئولیبرالیسم، مناسب‌تر خواهد بود زیرا بازار نفت می‌تواند مکان‌یابی شود، جهانی‌تر، آزادتر و منعطف‌تر و نقش بیشتری برای شرکت‌های بین‌المللی

داشته باشد و عناصری مانند استفاده از قدرت سخت یا نرم، به ترجیحات هر کشور برای اتخاذ یک یا چند رویکرد بستگی دارد.

نئورئالیسم رویکرد ارجح برای صادرکنندگانی دارد که ذخیره منابع و موقعیت خود در بازار انرژی را نوعی قدرت تجسم می نمایند و باور دارند می توانند در آن به غرب تحمیل کنند، اما برخی از مصرف کنندگان بزرگ نیز در چنین موقعیت های رفتارهایی مشابه اتخاذ کنند. بنابراین، مواردی مانند چین، هند و روسیه را می توان یافت که سیستم انرژی دولت محور را انتخاب می کنند، در همین حال، ژاپن و اتحادیه اروپا به مکانیسم های بازار اهمیت بیشتری می دهند و روی عناصر نئولیبرال به عنوان راهی برای تقویت امنیت انرژی خود سرمایه گذاری می کنند. اگرچه این کشورها درجات مختلفی از ملی گرایی شرکتی، رقابت بین المللی و استراتژی های یکجانبه یا دوجانبه را نیز در خود گفتمان های سیاسی، اقتصادی و نظامی قرار می دهند، اما در مورد ایالات متحده آمریکا وضعیت متفاوت است، زیرا این کشور به طور سنتی در سیاست امنیت انرژی خود یک موضع کاملاً نئورئالیستی اتخاذ کرده است، (Sprinz & Wolinsky, 2004: 266) در حالی که سیستم اقتصادی لیبرال، رویکردی تحت کنترل بازارها را انتخاب می کنند، با این حال، ایالات متحده، به دلیل حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، یک استراتژی ملی گرایانه تر و یکجانبه تر در موضوع امنیت انرژی مجدداً اتخاذ کرده است. (Ibid, 267) در نتیجه ابزارهای نئورئالیستی از نظر مدیریت یکجانبه درگیری ها و تأمین نیروها (قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی) پرهزینه ترند، به عبارت دیگر، رقابت با اشخاص ثالث احتمالاً هزینه های سنگین تری را نسبت به همکاری بین المللی مصروف می نماید، در حالی که این نتایج با یک استراتژی یا سایر استراتژی دیگر به سختی قابل مقایسه و بستگی به هر مورد و شرایط دارد. لذا اتخاذ چنین دیدگاه هایی به استراتژی ای که هر کشور باید برای ارتقای امنیت انرژی دنبال کند، منتقل می شود و این امر می تواند کم و بیش به سمت مکانیسم های بازار یا قدرت ژئوپلیتیکی کشورها معطوف گردد، اگرچه از نظر تئوریک این دو جهت گیری بازار در مقابل دولت به ترتیب به پارادایم های نئولیبرال و نئورئالیستی پاسخ می دهند، اما در عمل امنیت انرژی کشورها بر ترکیبی از هر دو استراتژی استوار است که به درجات کم و بیش خواهد رسید، با این قرائت نقش بازار یا دولت بستگی به دیدگاه آنها از اقتصاد سیاسی بین المللی، همکاری بین المللی یک جانبه^۱ یا چندجانبه^۲، رقابت بین المللی قدرت، سیاسی دولت و بازارهای قدرت اقتصادی، دارد.

از آنجایی که ایران یکی از تولیدکنندگان اصلی نفت و گاز با دارا بودن ظرفیت غنی نفتی و گازی دنیاست و از طرفی در نقطه حساس خاورمیانه و تنگه هرمز قرار دارد و با توجه به اهمیت ژئوپلیتیکی ایران علاوه بر جایگاه تولیدکننده می تواند به عنوان یکی از کشورهای ترانزیت برای نفت و گاز به مقصد غرب و شرق باشد، اهمیت ژئوپلیتیک ایران و اساساً نقش سیاسی آن در منطقه و توسعه زیرساخت های انرژی با اهمیت استراتژیک به دلیل نزدیکی به بزرگترین ذخایر هیدروکربنی در جهان تعیین می شود، اما تقریباً همیشه از رویکردی متمرکز بر روابط قدرت در منطقه، که اغلب فاقد رویکرد یکپارچه با دیدگاه اقتصادی است، در موضوع انرژی توصیه می گردد، تصمیم گیران موضوعات اقتصادی و ژئواکونومیک را در تصمیمات مورد توجه قرار دهند.

منابع

¹ UNILATERAL

² BILATERAL

واعظی، محمود(بی تا)، دیپلماسی اقتصادی ایران با تاکید بر نقش انرژی، "دیپلماسی اقتصادی"، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، پژوهش ۱۷،

حافظ، نیا، محمد رضا(۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلتیک، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی
رحیم پور، علی(۱۳۸۱)، تحولات ژئواستراتژیک در سده بیست و یکم و جایگاه منطقه ای ایران، اطلاعات سیاسی اقتصادی

مجتهد زاده، پیروز(۱۳۷۹)، ایده ای ژئوپلتیک و اقیانوس‌های ایران، تهران، نشر نی
مختاری هشی، حسین و نصرتی، حمید رضا (۱۳۸۹)، امنیت انرژی و موقعیت ژئوانرژی ایران، فصلنامه بین المللی ژئوپلتیک، دوره ۶، شماره ۱۸

مزرعتی، محمد(۱۳۸۶)، امنیت انرژی دو روی یک سکه: امنیت عرضه و امنیت تقاضای انرژی، سال چهارم، شماره ۱۳.

معین الدین، جواد و انتظارالمهدی، مصطفی(۱۳۸۹)، امنیت انرژی و دیپلماسی انرژی روسیه، دانشنامه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، دوره ۳، ۴

ملکی، عباس(۱۳۸۹)، امنیت انرژی، ایران و مسائل دریای خزر، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره

۷۰

BUSTELO, P. (2003): "Enfoque de la regulación y economía política internacional: ¿paradigmas convergentes?", Revista de Economía Mundial, Vol. 8

BUZAN, B. (1991), People, States and Fear: an agenda for international security studies in the post-cold war era, Harvester Wheatsheaf, Second Edition.

BUZAN, B., WAEVER, O., DE WILDE, J. (1998), Security: a new framework for analysis, London,

DESSLER, D. (1989): "What's at stake in the agent-structure debate?", International Organization, Vol. 43,

FINANCIAL TIMES (2007): Special report: Energy, 9 November 2007.

FRIEDEN, J. A. y LAKE, D. A. (2000): International political economy: Perspectives on global power and wealth., 4th Ed., London, Routledge.

GILPIN, R. (1987): The political economy of international relations, Princeton; Guildford, Princeton University Press.

GRAFSTEIN, R., « What Rational Political Actors Can Expect », Journal for Theoretical Politics, Vol. 14, n° 2, 2002,

LAKE, D. (2009): "Open economy politics: A critical review", The Review of International Organizations, Vol. 4, N° 3,

LÖSCHEL, A., MOSLENER, U. y RÜBBELKE, D. T. G. (2010): "Indicators of energy security in industrialised countries", Energy Policy, Vol. 38, N° 4, April

MANSFIELD, E. D. (2004): "Quantitative approaches to the international political economy"

MANSFIELD, E. D. (2004): "Quantitative approaches to the international political economy", en Sprinz D. F. y Wolinsky-Nahmias Y. (Eds.) Models, numbers, and cases: methods for studying international relations, Cap. 7 Ann Arbor, University of Michigan Press.

MARÍN, J. M. y GARCÍA-VERDUGO, J. (2003): Bienes públicos globales, política económica y globalización, Barcelona, Editorial Ariel,

MEARSHEIMER, J. J. (1990): "Back to the future: Instability in Europe after the cold war", International Security, Vol. 15, N° No. 4 (Summer 1990)

MILNER, H. V. (2004): "Formal methods and international political economy,

NORTH, D. C. (1990): Institutions, institutional change and economic performance, Cambridge, Cambridge University Press.

KINDLEBERGER, C. P. (1973): The world in depression, 1929-1939, pp. 336. Berkeley, University of California Press.

KEOHANE, R. O. (2009): "The old IPE and the new", Review of International Political Economy, Vol. 16, Nº 1,

RAMÍREZ, K. (2007): Nuevo regionalismo, cooperación energética y el desarrollo de una estrategia energética global: Hacia una política de transición, Memoria de Tesis Doctoral bajo la dirección de José Ángel Sotillo Lorenzo,

Sprinz & Wolinsky Y. (Eds.), 2004, Models, numbers, and cases: methods for studying international relations, Ann Arbor, University of Michigan Press. Nº 11 .

SANDERS, D. (1996): "International relations: Neo-realism and Neo-liberalism", en Goodin R. E. y Klingemann H. (Eds.), A New handbook of political science ,Oxford etc., Oxford University Press

STRANGE, S. (2003): States and markets, 2nd Edition, London, Continuum,

YOUNGS, R. (2009): Energy security. Europe's new foreign policy challenge, Routledge Advances in European Politics, New York y Oxon, Routledge, Taylor & Francis Group.

WALTZ, K., 1979., Theory of International Politics, ed. Random House, New York,

WILDE, J. (1995), "Security Levelled Out: the Dominance of the Local and the Regional" in DUNAY, P., KARDOS, G., WILLIAMS, A. (ed. by), New Forms of Security: views from Central, Eastern and Western Europe, Dartmouth,

VAN DER LINDE, C., AMINEH, M. P., CORRELJÉ, A., DE JONG, D. y HANSEN, S. (2004): Study on energy supply security and geopolitics, Contract number TREN/C1-06-2002,

The Hague, The Netherlands, January 2004. Clingendael International Energy Programme (CIEP), prepared for DGTREN